

بررسی تحلیلی – تطبیقی نظریه «ضرورت ثبوت ثابت»

در آراء سید سند و ملاصدرا

فاطمه عابدینی^(۱)

علی ارشد ریاحی^(۲)

چکیده

در «قاعده فرعیه» که از قواعد مهم فلسفی است، هر چند حکما درباره «ضرورت ثبوت مثبت له» وفاق دارند، اما «ضرورت ثبوت ثابت» مورد اختلاف نظر فلاسفه واقع شده است. درباره ثبوت ثابت دو نظریه مطرح شده است؛ از نظر مشهور فلاسفه، ثبوت ثابت ضرورت ندارد و در مقابل، برخی قائل به ضرورت ثبوت ثابتند. ملاصدرا از قائلان به ضرورت ثبوت ثابت است. او نظریه عدم ضرورت ثبوت ثابت را از قائلی – بدون ذکر نام – نقل کرده است. برخی از شارحان وی، این نظریه را علاوه بر سید شریف جرجانی و علامه دوانی، به سید سند نیز نسبت داده‌اند، در حالی که این نظریه با آنچه در بیانات سید سند (در نسخ خطی وی) یافت می‌شود، انطباق ندارد و برعکس، وی از قائلین به «ضرورت ثبوت ثابت» است. قول به عدم ضرورت ثبوت ثابت، قول معاصرش، علامه دوانی است. در نهایت، در این نوشتار بیان شده است که ملاصدرا ضمن استفاده از نظریه سید سند، نظریه‌یی متفاوت با نظریه وی ارائه داده است.

کلیدواژگان: قاعده فرعیه، ثبوت ثابت، ثبوت مثبت له، ملاصدرا، سید سند.

مقدمه

از جمله قواعد مهم فلسفی، قاعده فرعیه است. مفاد این قاعده که عبارتست از «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت مثبت له»، درباره موضوع قضیه است؛ یعنی ثبوت یک شیء برای شیء دیگر هنگامی می‌تواند صحیح باشد که شیء دیگر (مثبت له) خود ثابت باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۴۳۱/۴؛ ر.ک: ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۰: ۱۵۶/۱). مفاد قاعده فرعیه به شکل خاص آن، یعنی ضرورت تقدم مثبت له بر ثبوت ثابت، تقریباً از سوی همه حکما پذیرفته شده است (احمدنگری، ۱۹۷۵: ۳۷۴/۱ – ۳۷۵؛ ر.ک: ابن سینا، ۱۴۰۴: ب: ۷۹؛ طوسی، ۱۳۷۵: ۱/۱۲۹؛ ملاصدرا، ۱۳۸۹: ۳۷/۱).

اما عبارت «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت مثبت له» تمام قاعده فرعیه نیست، زیرا هر ثبوتی همچنانکه «مثبت له» دارد، ثابتی نیز دارد، از اینرو فلاسفه در این بخش به این مسئله پرداخته‌اند که آیا در قضایای موجب علاوه بر اینکه «مثبت له» باید موجود باشد، تا بتوان محمول یا

تاریخ دریافت: ۹۸/۶/۳۰ تاریخ تأیید: ۹۸/۹/۳

(۱). دانش آموخته دکتری حکمت متعالیه دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)؛ fatemeh.abedini12@yahoo.com

(۲). استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان؛ arshad@ltr.ui.ac.ir

همان «ثابت» را به آن نسبت داد، «ثابت» نیز باید موجود باشد؟ یا اینکه محمول عدمی نیز میتواند بعنوان ثابت قرار بگیرد؟ عبارت دیگر، آیا همچنانکه «ثبوت شیء لشیء» فرغ ثبوت «مثبت له» است، فرغ ثبوت «ثابت» نیز هست یا خیر؟ در پاسخ به این سؤال عده‌ی قاعده فرغیه را چنین بیان کرده‌اند: «ثبوت شیء لشیء فرغ ثبوت مثبت له دون الثابت» (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱/۳۱۴)؛ یعنی، لازم نیست که ثابت نیز در خارج موجود باشد بلکه ممکن است محمول موجود نباشد و در عین حال موضوع به آن متصف شود، مانند حمل نابینایی بر زید در قضیه «زید نابیناست» یا حمل نسبت‌های اضافی مانند فوقیت و تحتیت.

این فرض که امر عدمی — که خود وجودی در خارج ندارد — برای موجودی ثابت باشد، از نظر مشهور فلاسفه نامعقول نیست (سلیمانی امیری، ۱۳۷۸: ۲۶). در این میان ملاصدرا از جمله قائلین به ضرورت ثبوت ثابت است. وی قولی را از قائلی (بدون ذکر نام وی) مبنی بر عدم ضرورت ثبوت ثابت، نقل کرده و به نقد آن پرداخته است. شارحان او آن قول را به سیدسند هم نسبت داده‌اند. در این نوشتار با مراجعه به نسخ خطی سیدسند، نظریات وی درباره ثبوت ثابت بیان شده و نادرستی نسبت آن قول به ایشان معلوم شده است. با مقایسه نظر ملاصدرا و سیدسند در این زمینه تأثیر آراء سیدسند بر ملاصدرا مشخص شده است.

۱. نظر ملاصدرا درباره ثبوت ثابت

ملاصدرا در برخی از آثار خویش به بحث از ثبوت یا عدم ثبوت ثابت پرداخته است. وی در أسفار اربعه زمانی که میخواهد به بیان نظر خویش در این زمینه بپردازد، قولی را از پیشینیان که حاکی از عدم ضرورت ثبوت ثابت است، نقل میکند (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۱/۳۱۴).

۳۹۰). هرچند برخی از شارحان ملاصدرا آن را قول دوانی دانسته‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۹۵: ۴۲۶) اما برخی دیگر آن قول را به سید شریف جرجانی، دوانی و سید سند نسبت داده‌اند (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۴/۴۳۲). وی پس از نقل این قول به نقد آن میپردازد. مطالبی را که ملاصدرا در این زمینه مطرح کرده است، میتوان تحت عناوین زیر دسته‌بندی کرد:

الف) بیان ادعای کسانی که ضرورت ثبوت ثابت را نفی کرده‌اند.

ب) بیان استدلال برای اثبات ضرورت ثبوت ثابت

ج) بیان شواهد بر ضرورت ثبوت ثابت از مطالب

پیشینیان

د) نقد دلایل قائلین به نفی ضرورت ثبوت ثابت

۱ - ۱. بیان ادعای کسانی که ضرورت ثبوت ثابت را نفی کرده‌اند.

ملاصدرا در ابتدای بحث، ادعای قائلین به نفی ضرورت ثبوت ثابت را آورده است: «گروهی از قوم جایز دانسته‌اند که موصوف (در نفس الامر) به صفات عدمی متصف باشند و بعضی از بزرگان‌شان آن را به این صورت بیان کرده‌اند که معنی اتصاف در نفس الامر یا در خارج، این است که موصوف بحسب وجودش، در یکی از آن دو (نفس الامر و خارج) بگونه‌ی مطابق حمل آن صفت بر آن باشد و آن [موصوف] مصداق آن باشد. شکی نیست که این معنی، وجود آن موصوف را در ظرف اتصاف اقتضا دارد زیرا اگر [موصوف] در آن [ظرف اتصاف] موجود نباشد، از حیث آن وجود مطابق حکم نخواهد بود و وجود صفت را در ظرف اتصاف اقتضا نخواهد داشت، بلکه کافی است که موصوف در آن نحواز وجود، بگونه‌ی باشد که اگر عقل آن را ملاحظه کند، برای آن صحیح باشد که آن صفت را از آن انتزاع کند. چگونگی

اتصاف ذهنی را [نیز] بر آنچه ذکر کردیم، قیاس کن زیرا [برای مثال] مصداق حکم به کلیت انسان همان وجودش در ذهن است، بروجهی خاص که مبدأ میشود که عقل کلیت را از آن انتزاع و سپس بر آن بنحو اشتقاق حمل کند. پس معنی ظرف اتصاف بودن خارج یا ذهن اینست که وجود موصوف در یکی از این دو، منشأ شود برای صحت انتزاع آن اتصاف از آن وجود، توسط عقل» (ملاصدرا، ۱۳۸۳/۱:۳۹۰).

حاصل عبارت فوق آنست که در صدق قضایا و حمل محمول بر موضوع و در اتصاف موضوع به محمول، بیش از دو چیز لازم نیست: موضوع و ربط به موضوع. پس اگر قضیه ذهنی باشد، به وجود موضوع و ربط در ذهن و اگر قضیه خارجی یا حقیقی باشد، به ثبوت آن دو در ظرف خارج یا نفس الامر نیاز است. اما ثبوت محمول در همان ظرفی که موضوع و ربط محققند، ضروری نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۹/۴:۴۳۳). استاد جوادی آملی در ریحق مختوم این نظر را به محقق دوانی، میر سید شریف جرجانی و سید سند نسبت داده است (همان: ۴۳۲).

مقدمه دوم: نسبت بین دو شیء، فرع وجود دو طرف نسبت است.

نتیجه: اتصاف، فرع وجود طرفین است و بر این اساس هرگاه اتصاف وجود داشته باشد، وجود دو طرف (موصوف و صفت) ضروری خواهد بود.

وی پس از اینکه برهان را برای ضرورت وجود ثابت اقامه میکند، به این نکته توجه میدهد که اشیاء از وجود یکسانی برخوردار نیستند و هر صفتی از مرتبه‌ی خاص از وجود که متناسب با آثار مختص به آن صفت است، برخوردار است. بر این اساس، اضافات و اعدام ملکات و قوا و استعدادها نیز بهره‌ضعیف از وجود دارند. اما در هر صورت بر اساس، این برهان، اتصاف امکان ندارد مگر اینکه ثابت نیز وجود داشته باشد و در این زمینه بین محمولاتی که از وجود قوی یا ضعیف برخوردارند، فرقی نیست. همانگونه که سفیدی اگر موجود به وجود عینی انضمامی نباشد، نمیتواند وصف جسم قرار گیرد، اعدام ملکات (مانند کوری) و اضافات (مانند فوقیت) نیز اگر وجود نداشته باشند، اتصاف به آنها امکانپذیر نیست (همانجا).

۱ - ۲. بیان استدلال برای اثبات ضرورت ثبوت ثابت ملاصدرا پس از بیان نظر مخالفین ضرورت ثبوت ثابت، استدلالی را برای ضرورت آن اقامه میکند:

حق اینست که اتصاف، نسبت بین دو شیء متغایر بحسب وجود، در ظرف اتصاف است. پس حکم به وجود یکی از طرفین بدون دیگری، در ظرفی که اتصاف در آنست، سخنی بیدلیل است (ملاصدرا، ۱۳۸۳/۱:۳۹۱).

میتوان استدلال صدرالمآلهین را در قالب مقدمات اینگونه بیان کرد:

مقدمه اول: اتصاف نسبت بین دو شیء است.

۱ - ۳. بیان شواهد بر ضرورت ثبوت ثابت از مطالب پیشین

ملاصدرا پس از آنکه بر ضرورت ثبوت ثابت برهان اقامه میکند و نتیجه میگیرد که بر اساس این برهان، نه تنها صفات انضمامی (مانند سفیدی) بلکه صفات انتزاعی (مانند کوری و فوقیت) نیز دارای وجودند، عباراتی از بهمنیار را برای تأیید ادعای خویش آورده، مدعی میشود که ابن سینا در شفا و بهمنیار در التحصیل نیز همین مطلب را اراده کرده‌اند:

آنچه واقع شده در کتابهای اهل فن مانند شفا

ابن سینا و التحصیل بهمنیار که صفت اگر

معدوم باشد، چگونه «معدوم فی نفسه» برای شیء موجود باشد، زیرا «معدوم فی نفسه» محال است که برای شیء دیگر موجود باشد، معنایش همان است که ما آن را ذکر کردیم (همان: ۳۹۲؛ ر.ک: ابن سینا، ۱۴۰۴ الف: ۳۳؛ بهمنیار، ۱۳۷۵: ۲۸۹).

ملاصدرا در ادامه بیان میکند که اتصاف اشیاء به اضافات و اعدام ملکات و قوا موجب نقض این مطلب نمیشود زیرا چنانکه دانسته شد، برای آنها نیز بهره ضعیفی از وجود است که شرط اتصاف است.

۱ - ۴. نقد دلایل قائلین به نفی ضرورت ثبوت ثابت ملاصدرا پس از آنکه ضرورت ثابت را با برهان اثبات و بر آن شواهدی از عبارات پیشینین ذکر میکند، به نقد قول ذکر شده (مبنی بر عدم ضرورت ثبوت ثابت) میپردازد. قول مذکور برای نفی ضرورت ثبوت ثابت بر این نکته تکیه میکند که معنی اتصاف اینست که موصوف مطابق حمل آن صفت بر آن موصوف باشد و برای این معنی از اتصاف لازم نیست که حتماً صفت در ظرف اتصاف موجود باشد، بلکه کافی است که موصوف بگونه‌یی باشد که صفت بتواند از آن انتزاع شود.

ملاصدرا در نقد این دلیل میگوید: میتوان این دلیل را عکس کرده، در جانب صفت بکار برد و گفت که معنی اتصاف اینست که صفت بگونه‌یی باشد که منشأ حکم به آن صفت بر موصوف باشد و برای این معنی از اتصاف لازم نیست که موصوف در ظرف اتصاف موجود باشد، بلکه کافی است که صفت بگونه‌یی باشد که موصوف از صفت انتزاع شود. این معنی، مستلزم وجود صفت (و نه وجود موصوف) در ظرف اتصاف است، از اینرو اعتبار وجود در طرف موصوف (و نه صفت)، آنگونه که این قائل بیان داشته است، وجهی ندارد.

تقریر ملاصدرا به این نحو است: «چه بسا ممکن است که بهره صفت از وجود، قویتر و مؤکدتر از بهره موصوف از وجود باشد، همانطور که در اتصاف هیولایی اولی به دو صورت جسمی و طبیعی (بلکه اتصاف هر ماده‌یی به صورت) چنین است. پس اعتبار وجود در طرف موصوف و نه صفت، چنانکه این قائل آن را انجام داده است، وجهی ندارد. بلکه کسی میتواند در تعمیمی که وی داده است، امر را عکس کند، بحسب اینکه وجود یکی از دو طرف در اتصاف شرط نشود، به اینکه بگوید معنی اتصاف در هر ظرفی اینست که نحوه وجود صفت بگونه‌یی در آن [ظرف اتصاف] منشأ حکم به آن صفت بر موصوف باشد، اعم از اینکه به انضمام صفت به موصوف باشد یا به انتزاع موصوف از صفت. سپس بعد از این تعمیم و تقریر، ادعا کند شکی نیست که این معنی مستلزم وجود صفت (و نه موصوف) در ظرف اتصاف است، به همان بیانی که این قائل ذکر کرد. پس ثابت شد که آنچه را او در فرق بین دو طرف اتصاف در ثبوت و عدم ثبوت ذکر کرده است، قولی سخیف است (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۱/۳۹۲ - ۳۹۱).

۲. آراء سیدسند درباره ثبوت ثابت

با جستجو و پژوهش در نسخ خطی سیدسند، چنین بنظر میرسد که وی (برخلاف قولی که به او نسبت داده‌اند) از قائلین به ضرورت وجود ثابت است و قولی که به او نسبت داده شده، قول اندیشمند معاصرش، علامه دوانی است. مطالبی را که سیدسند در حواشی خود بر شرح جدید تجرید درباره ضرورت ثبوت ثابت آورده، میتوان تحت چند عنوان دسته‌بندی کرد:

الف) اقامه استدلال برای اثبات ضرورت ثبوت ثابت

ب) شواهدی بر نظریه ثبوت ثابت از کتب پیشینیان
ج) نقد دلایلی که مخالفین (بخصوص دوانی) بر
نفی ضرورت ثبوت ثابت اقامه کرده‌اند.

کتاب الهیات شفا به این نکته تصریح کرده است (دشتکی،
بی تا (الف): ۲۲؛ ر.ک: ابن سینا، ۱۴۰۴ الف: ۳۳).

۲ - ۳. نقد دلیل محقق دوانی بر نفی ضرورت ثبوت

ثابت

قوشچی در شرح جدید تجرید بیان میکند که ثبوت
شیء برای شیء دیگر (در خارج) بمعنی اتصاف آن
شیء دیگر (موضوع) به آن شیء (در خارج) است و هر
چند وجود آن شیء (محمول) را در خارج اقتضا ندارد
— زیرا اتصاف موجودات خارجی به امور عدمی در
خارج جایز است — اما وجود آن شیء دیگر (موضوع)
را بالضرورة در خارج اقتضا دارد (قوشچی، ۱۳۹۳: ۱۱۸).

علامه دوانی در توضیح این عبارت قوشچی میگوید:
اگر بگوییم: چرا اتصاف، ثبوت موصوف را در ظرف
اتصاف، اقتضا دارد، اما وجود صفت را در آن ظرف اقتضا
ندارد، باینکه هر دوی آنها طرفین اتصافند، میگوییم:
برای اینکه اتصاف اعم از اینست که به انضمام صفت به
موصوف باشد (در وجود) یا موصوف (در نحوی از
انحاء وجود) بگونه‌ی باشد که اگر عقل آن را ملاحظه
کند، صحیح باشد که آن صفت را از آن، انتزاع
کند. مثال اول، اتصاف جسم به بیاض و مثال
دوم، اتصاف زید به کوری است. شکی نیست
که این معنی ضرورتاً مستلزم وجود موصوف در
ظرف اتصاف است، زیرا تا شیء در خارج موجود
نباشد، انضمام وصف به آن یا انتزاع وصف از آن (در
خارج) صحیح نیست، ولی مستلزم وجود صفت در
آن [ظرف اتصاف] نیست، زیرا عقل گاهی از
موجودات خارجی، امور اضافی و سلبی را انتزاع
میکند که در خارج موجود نیستند و موصوف به
آنها متصف میشود (دوانی، ۱۳۹۳: ۱۱۸/۱؛ ر.ک:
دشتکی، بی تا (الف): ۲۲).

۲ - ۱. استدلال برای اثبات ضرورت ثبوت ثابت

سیدسند «ثبوت شیء لشیء» را همان «وجود شیء
برای شیء» میدانند. از نظر وی وجود شیء برای
شیء، فرع ثبوت ثابت است. وی این مطلب را در دو
حاشیه قدیم و جدیدش در مواضع مختلفی بیان
میکند. در حاشیه قدیمش در برابر قوشچی که ثبوت
ثابت را لازم نمیداند، اینگونه استدلال میکند:

وجود شیء برای شیء دیگر، نسبت بین آن
دو است، پس چگونه نسبت بین دو طرف در
خارج وجود داشته باشد و حال آنکه یکی از
دو طرف در خارج وجود نداشته باشد
(دشتکی، بی تا (ب): ۳۳).

وی در حاشیه جدیدش ذیل همان مطلب، بجای
کلمه «وجود» از کلمه «ثبوت» استفاده میکند:
ثبوت، نسبت بین ثابت و مثبت له است.
چطور ممکن است ثبوت بدون آن دو باشد،
در حالی که نسبت، ضرورتاً فرع بر دو طرف
است (همو، بی تا (الف): ۲۲).

۲ - ۲. شواهدی بر نظریه ثبوت ثابت از کتب پیشینیان

وی پس از اقامه استدلال بر ثبوت ثابت، عبارتی را از
بهمنیار برای تأیید ادعای خویش می آورد و بیان میکند
که بهمنیار نیز در کتاب التحصیل به این نکته اذعان کرده
است که اگر صفت معدوم باشد، چگونه معدوم فی نفسه
برای شیء موجود باشد، زیرا آنچه فی نفسه موجود
نیست، محال است که برای شیئی موجود باشد (همانجا؛
ر.ک: بهمنیار، ۱۳۷۵: ۲۸۹) و باز میگوید که شیخ نیز در

سیدسند به این مطلب محقق دوانی حاشیه‌ی میزند: در آنچه او ذکر کرده است، دلالتی نیست بر حصول اتصاف (در نفس الامر) بدون صفت، چنانکه مدعاست، بلکه تعمیم داده است در اتصاف، بگونه‌ی که آنچه بحسب نفس الامر نیست، در آن داخل شده است و وجود موصوف را بدون صفت، اعتبار کرده است. ممکن است در اتصاف (بحسب آنچه او تعمیم داده است) تعمیم داده و امر عکس شود؛ یعنی، وجود صفت بدون موصوف اعتبار و گفته شود که دلیل بر آن، اینست که اتصاف اعم از اینست که به انضمام صفت به موصوف (در وجود) باشد و یا صفت در نحوی از انحاء وجود بگونه‌ی باشد که اگر عقل آن را ملاحظه کند، صحیح باشد که از آن، موصوفهایی انتزاع کند (مثال اول، اتصاف جسم به بیاض و مثال دوم، اتصاف آنچه برای آن فرسیت است، به فرسیت). شکی نیست که این معنی مستلزم وجود صفت (و نه موصوف) در ظرف اتصاف است. طبق آنچه او ذکر کرده است، باید آن اتصاف مقتضی وجود صفت (و نه موصوف) در ظرف اتصاف باشد (دشتکی، بی تا (الف): ۲۲).

سیدسند در جایی دیگر نیز به علامه دوانی در این زمینه اشکال وارد میکند و آن در جایی است که علامه دوانی در توضیح این عبارت قوشچی که «صفات گاهی اوقات عدمینند، با اینکه موصوفات در نفس الامر، بلکه در خارج، به آنها متصف میشوند» (قوشچی، ۱۳۹۳/۱: ۲۲۸) میگوید:

تحقیق آن اینست که معنی اتصاف در نفس الامر یا در خارج اینست که موصوف بحسب وجودش در یکی از آن دو (نفس الامر و خارج) بگونه‌ی مطابق حمل آن صفت بر آن باشد و آن [موصوف] مصداق آن باشد. شکی نیست که این معنی، وجود آن موصوف را در ظرف

اتصاف اقتضا دارد، زیرا اگر [موصوف] در آن [ظرف اتصاف] موجود نباشد، از حیث آن وجود، مطابق حکم نخواهد بود، ولی وجود صفت را در ظرف اتصاف اقتضا ندارد، بلکه کافی است که موصوف در آن نحو از وجود بگونه‌ی باشد که اگر عقل آن را ملاحظه کند، برای آن صحیح باشد که آن صفت را از آن انتزاع کند (دوانی، ۱۳۹۳/۱: ۲۲۸؛ ر.ک: دشتکی، بی تا (الف): ۶۹).

سیدسند پس از اینکه این عبارات را از دوانی در حاشیه جدیدش بر شرح تجرید نقل میکند، در نقد آن به مباحث پیشگفته خود که در بالا بیان شد، اشاره میکند و میگوید: این قائل، این تحقیق را در گذشته بیان کرد و ما نیز مفصلاً علیه آن مطالبی را بیان کردیم (دشتکی، بی تا (الف): ۶۹).

شایان ذکر است که این عبارات دوانی همان مطلبی است که ملاصدرا از طرف قائلی (بدون ذکر نام) بیان میکند و شارحان، این عبارات را علاوه بر دوانی، به سیدسند نیز نسبت داده‌اند. حال آنکه معلوم شد که این سخن دوانی است و سیدسند خود از منتقدین این سخن است.

۳. تحلیل و مقایسه دو نظریه

پس از آنکه مشخص شد که سیدسند جزو قائلین به عدم ضرورت ثبوت ثابت نیست، از مقایسه نظر وی با ملاصدرا مواردی بدست می‌آید که احتمال تأثیرپذیری ملاصدرا از سیدسند را تقویت میکند.

در وهله اول بنظر میرسد که اظهارات ملاصدرا با عبارات سیدسند هیچ تفاوتی باهم ندارند و نظر ملاصدرا همان نظر سیدسند است. آنچه از عبارات سیدسند در این زمینه برداشت میشود، اینست که وی برخلاف نظر فلاسفه معاصر خویش، از میان دو نظریه ضرورت ثبوت ثابت و نفی ضرورت آن، نظریه ضرورت ثبوت ثابت را

برمیگزیند و بر آن اقامه دلیل میکند. ملاصدرا نیز از میان این دو قول، قائل به ضرورت ثبوت ثابت میشود و برای اثبات آن دلیل می آورد.

از جمله شباهتهای میان دیدگاه ملاصدرا و سیدسند، دلیلی است که ملاصدرا بر این مسئله اقامه کرده است؛ هر دو در اقامه دلیل بر این مسئله، با تکیه بر نسبت بودن ثبوت و فرع بودن نسبت بر دو طرف، ضرورت ثبوت ثابت را اثبات کرده اند، و جز این، دلیلی را بر این مطلب اقامه نکرده اند.

از شباهتهای دیگر میان دیدگاه ملاصدرا و سیدسند اینست که سیدسند بعد از بیان استدلال خویش بر ضرورت ثبوت ثابت، آن را مؤید به این سخن بهمینار در التحصیل میکند: «اگر صفت معدوم باشد، چگونه معدوم فی نفسه برای شی، موجود باشد، زیرا آنچه فی نفسه موجود نیست، محال است که برای شیئی موجود باشد» (همان: ۲۲). وی بدون اینکه عباراتی را از شفا در تأیید مطلبش ذکر کند، به این مقدار بسنده میکند که ابن سینا نیز در شفا به این مطلب تصریح کرده است. ملاصدرا نیز بعد از بیان استدلال خویش آن را مؤید بهمین سخن بهمینار میکند، جز اینکه بجای «زیرا آنچه فی نفسه موجود نیست»، عبارت «زیرا آنچه فی نفسه معدوم است» را آورده است (ملاصدرا، ۱۳۸۳/۱: ۳۹۲). در هر صورت محتوا یکی است! ملاصدرا نیز بدون ذکر عبارتی از شفا فقط به این مسئله اشاره میکند که ابن سینا نیز در شفا به این مطلب اشاره کرده است.

از دیگر شباهتهای ملاصدرا (در بیان مطالب) به سیدسند که تأثیرگذاری سیدسند را بر ملاصدرا آشکار میسازد، انتقادی است که ملاصدرا به دلیل دوانی (مبنی بر عدم ضرورت ثبوت ثابت) وارد میسازد که این همان نقدی است که سیدسند بواسطه آن، دلیل دوانی را رد میکند. این شباهت از دو جهت محتوا و ظاهر عبارات

قابل بررسی است؛ عبارات سیدسند در نقد دوانی به این صورت است:

ممکن است در اتصاف (بحسب آنچه او تعمیم داده است) تعمیم داده و امر عکس شود؛ یعنی، وجود صفت بدون موصوف اعتبار و گفته شود که دلیل بر آن، اینست که اتصاف اعم از اینست که به انضمام صفت به موصوف (در وجود) باشد یا صفت در نحوی از انحاء وجود بگونه بی باشد که اگر عقل آن را ملاحظه کند، صحیح باشد که از آن، موصوفهایی انتزاع کند (مثال اول، اتصاف جسم به بیاض و مثال دوم، اتصاف آنچه برای آن فرسیت است، به فرسیت). شکی نیست که این معنی مستلزم وجود صفت (و نه موصوف) در ظرف اتصاف است. طبق آنچه او ذکر کرده است، باید آن اتصاف مقتضی وجود صفت (و نه موصوف) در ظرف اتصاف باشد (دشتکی، بی تا (الف): ۲۲).

عبارات ملاصدرا در نقد دلیل دوانی به این صورت است:

بلکه کسی میتواند در تعمیمی که وی داده است، امر را عکس کند بحسب اینکه وجود یکی از طرفین در اتصاف شرط نشود، به اینکه بگوید معنی اتصاف در هر ظرفی این است که نحوه وجود صفت بگونه بی در آن [ظرف اتصاف]، منشأ حکم به آن صفت بر موصوف باشد، اعم از اینکه به انضمام صفت به موصوف باشد یا به انتزاع موصوف از صفت. سپس بعد از این تعمیم و تقریر، ادعا کند که شکی نیست که این معنی مستلزم وجود صفت (و نه موصوف) در ظرف اتصاف است، به همان بیانی که ذکر کرد (ملاصدرا، ۱۳۸۳/۱: ۳۹۲).

نتیجه هر دو نقد با اختلاف اندکی در بیان عبارات، اینست که اگر در اتصاف، وجود یکی از دو طرف شرط باشد و وجود طرف دیگر شرط نباشد، میتوان ادعا کرد که آن طرفی که وجود آن شرط نیست، موضوع قضیه (موصوف) است، پس آنچه در ظرف اتصاف وجودش ضروری است، بودن صفت است، بگونه‌یی که بتوان از آن حکمی را انتزاع کرد، اعم از آنکه موضوع وجود داشته باشد یا معدوم باشد؛ عبارت دیگر، اعم از اینکه به انضمام صفت به موصوف باشد (مانند اتصاف جسم به بیاض) یا آنکه موصوف امری انتزاعی باشد (مانند وقتی که هیولای اولی به صورت جسمیه یا صور طبیعیه متصف شود، چنانکه در عبارات ملاصدرا آمده است یا اتصاف «ما له الفرسیه» به فرسیت که در عبارات سید سند آمده است. واضح است که «ما له الفرسیه» همان ماده و فرسیت همان صورت است).

وجود شباهتهای ذکر شده ما را به این نتیجه میرساند که ملاصدرا از سید سند در این زمینه تأثیر پذیرفته است. اکنون سؤال اینست که آیا نظریه ملاصدرا در این زمینه همان نظریه سید سند است و هیچ تفاوتی با هم ندارند؟ پاسخ به این سؤال، میزان تأثیر پذیری را مشخص میکند؛ عبارت دیگر، مشخص میسازد که آیا ملاصدرا در این زمینه مقلد صرف بوده است یا اینکه نظریه وی با نظریه سید سند متفاوت است؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که جستجو در آثار سید سند ما را به این نتیجه میرساند که هرچند وی نیز به ضرورت ثبوت ثابت اعتقاد دارد، اما نظریه وی با نظریه ملاصدرا متفاوت است و ملاصدرا از اظهارات وی صرفاً برای اثبات ادعای خویش (مبنی بر ضرورت وجود ثابت) بهره برده است.

توضیح آنکه: هر چند سید سند، ثبوت ثابت را ضروری میداند ولی از بررسی آثار وی این نکته بدست می‌آید که مراد وی از ثابتی که ثبوتش را ضروری میداند،

همان صفات انضمامی است و نه انتزاعی. اما ثابت نزد ملاصدرا، علاوه بر صفات انضمامی، صفات انتزاعی را نیز در برمیگیرد. این مطلب که مراد سید سند از «ثابت» صرفاً صفات انضمامی است، از نقدی که سید سند بر محقق دوانی وارد ساخته است، برداشت میشود. وی در پاسخ به این سخن دوانی که «اتصاف اعم از اینست که بمعنای انضمام صفت به موصوف باشد (در وجود) یا موصوف در نحوی از انحاء وجود بگونه‌یی باشد که اگر عقل آن را ملاحظه کند، صحیح باشد که آن صفت را از آن انتزاع کند (مثال اول اتصاف جسم به بیاض و مثال دوم اتصاف زید به کوری است)» (دوانی، ۱۳۹۳: ۱/۱۱۸)، بیان کرده است: «در آنچه ذکر کرده است، دلالتی نیست بر حصول اتصاف در نفس الامر بدون صفت، چنانکه مدعاست، بلکه تعمیم داده است در اتصاف بگونه‌یی که در آن، داخل شده است آنچه بحسب نفس الامر موجود نیست و وجود موصوف را بدون صفت اعتبار کرده است» (دشتکی، بی تا (الف): ۲۲). آنچه از این متن برداشت میشود اینست که از نظر سید سند اتصاف یا ثبوت را صرفاً برای صفات انضمامی میتوان بکار برد و اتصاف شامل صفات انتزاعی از قبیل کوری نمیشود. بنابراین صفات انتزاعی را مشمول قاعده «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت ثابت» نمیداند. این مطلب را که سید سند ثبوت را صرفاً برای صفات انضمامی بکار میبرد، میتوان از سایر عبارتهای وی نیز بدست آورد. وی در جای دیگر نیز میگوید: «تعمیم وصف بگونه‌یی که در آن، صحت انتزاع داخل شود، ادعای بدون سند است که مخالف اطلاقات قوم است، زیرا ایشان عارض را به صور و اعراض تقسیم کرده‌اند و اگر در آن، مثل وجود و کوری داخل شود، تقسیم مذکور منحصر نخواهد بود» (همان: ۹۰). وی در ادامه نیز در بیان قاعده بجای «ثبوت» از واژه «عروض» استفاده

میکند و میگوید: «قوم حکم کرده‌اند که عروض شیء برای شیء دیگر فرع وجود معروض است و اگر صحت انتزاع وجود در آن داخل بود، حکم مذکور درست نبود، زیرا امکان وجود در صحت انتزاع کافی است» (همانجا).

همچنین او در جای دیگر اتصاف را حلول و قیام دانسته است (همان: ۷۱). وی بیان میکند که علت تجویز عدم ثبوت ثابت از سوی متأخرین این بوده است که ایشان قضایایی مانند «زید کور است» را در خارج صادق یافته‌اند و معنای کور را «آنچه کوری برای آن است (ما له العمی)» گمان کرده‌اند و از طرفی شکی نیست که کوری عدمی است، از اینرو حکم کردند به اینکه کوری بی که عدمی است، در خارج برای زید ثابت است (دشتکی، بی تا (ب): ۳۳). وی پاسخ این توهم را اینچنین می‌دهد (پاسخی که در بردارنده نظر نهایی وی درباره ثبوت ثابت است): بدان که حمل مواطات ایجاباً همان حکم به اتحاد موضوع و محمول و حکم به اینست که موضوع همان محمول است و اتحاد دو شیء از حیثی که متحدند با ثبوت یکی برای دیگری منافات دارد، پس محمول برای موضوع (در خارج) ثابت نیست، هر چند قضیه خارجه باشد. لازم نیست که مبدأ محمول بالفعل برای موضوع ثابت باشد، بلکه گاهی بالفعل ثابت است، مانند «زید متحرک است» و گاهی ثابت نیست، مانند «نفس عالم بالذات است» و «زید کور است». اگر بگوییم که کور به «آنچه برای آن کوری است» معنی میشود، پس چگونه کوری بالفعل ثابت نیست، می‌گوییم: نمی‌پذیریم که معنای کور این باشد. چگونه این باشد، در حالی که ما مواقع زیادی آن را ملاحظه میکنیم و این تفصیل به ذهنمان نمی‌آید، بلکه مفهومش امر مجملی است که عقل آن را به آنچه برای آن کوری است،

تفصیل می‌دهد... و چون ثابت شد که محمول و مبدأ آن برای موضوع ثبوت ندارند، پس کلام ما (در قضیه) در خارج، ظرف ثبوت نیست (چنانکه توهم و حکم کرده‌اند: «ثبوت اقتضای وجود ثابت را ندارد، همانطور که در زید کور است، اینگونه است، زیرا کوری هر چند در خارج معدوم است، برای زید در خارج ثابت است»)، بلکه ظرف اتحاد موضوع با محمول است و اینکه موضوع همان محمول است (همان: ۵).

در این عبارت سید سند قضایای موجه (به حمل مواطات) را حکم به اتحاد موضوع و محمول میدانند، از اینرو محمول برای موضوع ثابت نیست (یعنی بر موضوع عروض ندارد). نه تنها محمول، بلکه مبدأ محمول نیز لازم نیست ثابت باشد، مانند «زید کور است» که مبدأ محمول از انتزاعیات است. پای ثبوت صرفاً زمانی بمیان می‌آید که مبدأ محمول از اعراض (یعنی صفات انضمامی) باشد، مانند این قضیه: «زید متحرک است»، آنهم برای مبدأ محمول، نه خود محمول، زیرا بنا بر حکم ایجاب، موضوع و محمول در هر صورت با هم متحدند و محمول برای موضوع در این موارد هم ثابت (عارض) نیست.

وی همین مسئله را در جایی دیگر درباره «علم به نفس» مطرح میکند. محقق دوانی بدون اینکه برای علم (در خارج) وجودی قائل باشد، اتصاف نفس به آن را مسلم میدانند. وی در اعتراض به این مطلب می‌گوید: اگر نفس (در خارج) متصف به امر معدوم شود، لازم می‌آید که نسبت در خارج بدون طرف باشد، در حالی که این امر ممتنع است زیرا نسبت، فرع دو طرف است و دانستی که ثبوت شیء برای دیگری همانطور که فرع ثبوت «مثبت له» است، فرع ثبوت ثابت است و منشأ اشتباه اینست که

عالم (در خارج) بر نفس صدق میکنند. محشی [دوانی] قائل است که مناط صدق عالم بر نفس، قیام علم به نفس و اتصاف نفس به علم (در خارج) است و چون برای علم وجود خارجی نیست، حکم کرده است به اینکه اتصاف در خارج بدون وجود صفت در خارج است. در حالی که چنین نیست، بلکه ملاک صدق مشتق بر شیء، اتحاد آن دو در نفس الامر است، نه قیام مبدأ اشتقاق به آن. پس ملاک صدق عالم بر نفس، اتحاد آن دو است در خارج، نه قیام علم به نفس (در خارج) (دشتکی، بی تا (الف): ۲۸).

وی در جایی دیگر بصراحت بیان میکند که ایجاب همان حکم به اتحاد موضوع و محمول است، نه حکم به ثبوت امری برای امر دیگری. او با تکیه بر تفسیر خویش از ایجاب، قاعده فرعی را اینگونه تغییر میدهد که «ایجاب حکم به این است که یک شیء، شیء دیگری است و اینکه یک شیء، شیء دیگری باشد، فرع این است که فی نفسه موجود باشد» (همان: ۳۳). هر چند وی در این عبارت درباره وجود موضوع سخن گفته و سخنی از وجود یا عدم محمول بمیان نیاورده است، اما در سایر عبارات خویش بر وجود محمول نیز اشاره کرده است: «و بدان که موضوع و محمول در موجبه حملیه خارجیة صادق (در خارج) با هم یک چیزند، پس چگونه یکی از آن دو موجود باشد و دیگری موجود نباشد» (دشتکی، بی تا (ب): ۵۲). بنابراین، از نظر سید سند علاوه بر وجود موضوع، وجود محمول نیز حتی در اعدام ملکات و اضافات ضروری است، نه از باب اینکه ثبوت شیء برای شیء، فرع وجود دو طرف است، بلکه از اینباب که اتحاد شیء با شیء، فرع وجود دو طرف است: ما نمیدانیم که مصداق حمل انسان بر زید و ملاک آن، خصوصیت موضوع باشد، بلکه

مصداق آن و ملاک، اتحاد موضوع با محمول (ذاتاً و وجوداً) در نفس الامر است. چون زید (در خارج) عین انسان است و با او (ذاتاً و وجوداً) متحد است، حملش بر او صادق است و برای همین حملش بر آنچه اینگونه است (مانند عمرو و خالد) نیز صحیح است، هر چند خصوصیات زید را ندارند. همچنین مصداق حمل در قضیه «آسمان فوق زمین است»، همان اتحاد آسمان با محمول (فوق زمین) است (ذاتاً و وجوداً) در نفس الامر، نه صرف ذات آسمان و زمین، چنانکه او پنداشته است... و همچنین مصداق حمل و ملاکش در «زید کور است» اتحاد زید با مفهوم کور است (ذاتاً و وجوداً) و به همین صورت است در قضایایی مانند «جسم سفید است» و خلاصه مصداق حمل و ملاکش اتحاد موضوع با محمول است، در همگی و در هیچکدام از اشکال ذکر شده، لازم نمی آید که اتصاف بدون صفت در طرفش باشد (همو، بی تا (الف): ۷۱).

سید سند در این عبارت به سه قضیه مثال زده است. محمول در دو قضیه از انتزاعیات (اضافه و عدم ملکه) است: «آسمان فوق زمین است» و «زید کور است». محمول یکی از قضایا، صفت انضمامی است: «جسم سفید است». وی بیان میکند که در هیچکدام از این قضایا اتصاف بدون صفت نیست. با توجه به اینکه سید سند اتصاف را همان عروض و حلول میداند و با این تفسیر، اتصاف مقابل اتحاد خواهد بود، نفی اتصاف بدون صفت در موجبه بمعنای اتصاف به همراه صفت نیست، بلکه به این معنی است که اصلاً عروض و اتصافی در کار نیست، بلکه رابطه موضوع و محمول اتحاد است. تاکنون چنین بدست آمد که سید سند از طرفی قائل

به ضرورت ثبوت ثابت است و قاعده «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت ثابت» را در صفات انضمامی جاری میدانند و از طرفی نیز بدست آمد که سید سند قضیه موجهه را ثبوت شیء برای شیء دیگر نمیدانند، بلکه اتحادشیء با شیء دیگر میدانند. اکنون سؤالی که مطرح میشود، اینست که اگر قضایای موجهه، ثبوت امری برای امر دیگری نیست، وی ظرف قاعده فرعی با ضرورت ثبوت ثابت را چه چیزی میدانند؟ پاسخی که میتوان به این سؤال داد، اینست که هرچند سید، قضایای موجهه را ثبوت امری برای امر دیگری نمیدانند و از اینرو از نظر او نه محمول و نه مبدأ بعضی از محمولات برای موضوع ثبوت ندارند، اما مبادی بعضی دیگر از محمولات، برای موضوع ثبوت دارند، از اینرو میتوان گفت که «ثبوت امر لامر» برای زمانی است که مبدأ محمول ثابت است؛ بعبارت دیگر، از اعراض است و میتواند قیام یا عروض داشته باشد. اما زمانی که مبدأ محمول، امری نیست که قیام داشته باشد، ثبوت، اتصاف و قیامی (نه در ناحیه آن محمول و نه در ناحیه مبدأ آن) در کار نیست.

ملاصدرا این قاعده را، هم در صفات انضمامی پذیرفته است و هم در صفات انتزاعی. در پرتو این قاعده حتی اعدام ملکات (مانند کوری) و اضافات (مانند فوق زمین بودن) نیز دارای حظی از وجود میشوند. او – بخصوص بعد از اقامه برهان بر ضرورت ثبوت ثابت – بر این نکته تأکید میکند که از جهت وجود داشتن ثابت، فرقی بین صفات انضمامی و انتزاعی نیست. از نظر وی همانطور که برای سفیدی در هنگام اتصاف جسم به آن، یک وجود عینی انضمامی است و تا زمانی که آن وجود (در خارج) محقق نباشد، جسم به سفیدی متصف نمیشود، برای صفات انتزاعی (مانند اضافات و اعدام ملکات) نیز در هنگام اتصاف موضوع به آنها وجودی خارجی است و زمانی که مثل فوقیت و کوری (در خارج)

از وجودی مختص بخود برخوردار نباشد، موضوع آنها در قضایایی مانند «حیوان کور است» یا «آسمان فوق زمین است» متصف به آنها نمیگردد. البته صفات انتزاعی بهره‌ی ضعیف از وجود دارند (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۱/۳۹۱).

گذشته از این تفاوت (یعنی شمول قاعده ثبوت ثابت نسبت به صفات انضمامی و انتزاعی در ملاصدرا و عدم شمول قاعده نسبت به صفات انتزاعی نزد سید سند) چنین بدست می‌آید که از نظر سید سند خارج برای قضایای موجهه صادق، ظرف ثبوت نیست بلکه ظرف اتحاد موضوع با محمول است؛ بعبارت دیگر، قضایای موجهه حکم به اتحاد شیء با شیء است. بر اساس این اتحاد، محمول ثبوتی برای موضوع ندارد. نه تنها محمول، بلکه مبدأ محمول نیز در بعضی از محمولات، ثبوتی ندارد. البته در بعضی از محمولات، مبدأ آنها ثبوت دارند، از اینرو «ثبوت امر لامر فرع ثبوت ثابت» اختصاص دارد به صفات انضمامی بی‌که مبدأ آنها ثبوت داشته باشد. از آنجا که قضیه موجهه «کون الشیء شیئاً» است، قاعده فرعی نزدیک به «کون الشیء شیئاً فرع کونه فی نفسه» تغییر می‌یابد و بر اساس آن، وجود موضوع (و با ضمیمه سایر عبارات وی، وجود محمول) ضروری میشود و در نتیجه، محمولات انتزاعی نیز دارای وجود میشوند. ملاصدرا نیز قضیه موجهه را ثبوت امری برای امر دیگری میدانند. از نظر او ثبوت شیء برای شیء، فرع وجود ثابت است. وی هم صفات انضمامی و هم صفات انتزاعی را جزو این قاعده دانسته و برای صفات انتزاعی نیز نحوه‌ی از وجود قائل شده است. با دو نظر متفاوت به قضیه موجهه، هر دو فیلسوف به نتیجه واحدی (که همان وجود محمولات انتزاعی در خارج است) رسیده‌اند.

نتیجه اینکه هر چند تأثیرات سید سند – چنانکه نشان داده شد – بر ملاصدرا در این نظریه کاملاً مشهود است، اما نظریه ملاصدرا نظریه‌ی متفاوت از سید سند است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از آنجا که آثار سیدسند، بصورت نسخ خطی هستند و مراجعه به نسخ خطی کاری است دشوار، ارزش علمی وی مغفول مانده و در برخی موارد رأی بی‌به اشتباه به وی نسبت داده شده است. از جمله این مسائل، مسئله ثبوت ثابت است که با مراجعه به نسخ خطی سیدسند مشخص شد که وی برغم انتساب نظریه عدم ضرورت ثبوت ثابت از سوی برخی از شارحان ملاصدرا به وی، همچون ملاصدرا قائل به ضرورت ثبوت ثابت است. وی نه تنها قائل به ضرورت ثبوت ثابت است، بلکه پیش از ملاصدرا به نقد اظهارات دوانی مبنی بر عدم ثبوت ثابت پرداخته است. نکته جالب توجه اینکه ملاصدرا نیز از دلایلی که سیدسند در اثبات ضرورت ثبوت ثابت اقامه کرده و همچنین از نقدی که سیدسند بر دوانی وارد ساخته، بهره برده است. اما این مقدار از استفاده در محتوا و عبارات سیدسند از سوی ملاصدرا، بمعنای تقلید صرف وی از سیدسند نیست، بلکه نظریه ملاصدرا برغم وام گرفتن از عبارات سیدسند، نظریه‌ی متفاوت است. بعبارت دیگر میتوان گفت ملاصدرا از نظریه سیدسند عدول کرده است؛ به این معنی که بر اساس نظریه ملاصدرا هم صفات انتزاعی و هم صفات انضمامی از وجود برخوردارند و حال آنکه بر اساس نظریه سیدسند درباره ثبوت ثابت، صرفاً صفات انضمامی دارای ثبوت یا وجودند. اما این، بدین معنی نیست که سیدسند معتقد به عدم وجود صفات انتزاعی است، بلکه وی با تفسیری متفاوت از قضیه موجهه، صفات انتزاعی را نیز موجود میدانند، هر چند تحت قاعده ثبوت ثابت قرار نمیدهد.

پی‌نوشت

۱. مطالب بهمنیار در التحصیل، با عباراتی بیان شده که سیدسند نقل کرده است. (بهمنیار، ۱۳۷۵: ۲۸۹)

منابع

ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۸۰) قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ابن سینا (۱۴۰۴ الف) الشفا (الالهیات)، تصحیح سعیدزاید، قم: مکتبه آیت‌الله مرعشی نجفی.

----- (۱۴۰۴ ب) الشفاء (المنطق)، تصحیح سعیدزاید، قم: مکتبه آیت‌الله مرعشی نجفی.

احمد نگری، عبدالنسی (۱۹۷۵) جامع العلوم فی اصطلاحات الفنون (دستور العلماء)، بیروت.

بهمنیار (۱۳۷۵) التحصیل، تعلیق و تصحیح استاد مرتضی مطهری، تهران: دانشگاه تهران.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹) ریحق مختوم، تنظیم و تدوین حمید پارسانیا، قم: اسراء.

دشتکی، صدرالدین (بی تا (الف)) حاشیه بر شرح تجرید (حاشیه جدید)، شماره ۴۷۳، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی.

----- (بی تا (ب)) حاشیه بر شرح تجرید (حاشیه قدیم)، شماره ۱۱۸، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی. دوانی، جلال‌الدین (۱۳۹۳) حاشیه بر شرح جدید تجرید، در: شرح تجرید الاعتقاد المشهور بالشرح الجدید، مصحح و محقق محمد حسین زارعی رضایی، قم: راند.

سلیمانی امیری، عسکری (۱۳۷۸) «قاعده فرعیه و ثبوت الثابت»، فصلنامه معرفت، شماره ۲۹، ص ۳۵ - ۲۶.

طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۵) شرح الاشارات و التنبیهات مع المحاکمات، قم: نشر البلاغه.

قوشچی، علاء‌الدین علی بن محمد (۱۳۹۳) شرح تجرید الاعتقاد المشهور بالشرح الجدید، مصحح و محقق محمدحسین زارعی رضایی، قم: راند.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۵) شرح جلد اول الاسفار الاربعه، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

ملاصدرا (۱۳۸۳) الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه، ج ۱، تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

----- (۱۳۸۹) مجموعه رسائل فلسفی، ج ۱ (اتصاف الماهیه بالوجود)، تصحیح، تحقیق و مقدمه سیدمحمود یوسف ثانی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

فردا
مصدر